

مقدمه‌ای بر

مبانی فرهنگ و تمدن انقلاب اسلامی

عباس ایزدپناه*

پیش از بحث پیرامون این موضوع که هویت فلسفی و جامعه‌شناختی دارد، از تبیین اجمالی چهار مفهوم یا اصطلاح به کار رفته در این عنوان ناگزیریم؛ مبانی (foundations)، فرهنگ (culture)، تمدن (civilization) و انقلاب اسلامی.

مبانی یا مبادی که به صورت مضاف استعمال می‌شوند، فلسفه یا زیرساخت‌های علوم یا موضوع مورد اضافه را معنا می‌دهند؛ مانند: فلسفه یا مبانی دین، مبانی یا فلسفه هنر، مبانی یا فلسفه اخلاق و... فرهنگ و تمدن خاص نیز به عنوان یک پدیده معرفتی (فلسفی) و اجتماعی (جامعه‌شناختی) دارای زیرساخت‌های تصویری و تصدیقی هستند که بدون شناخت آنها، شناخت هویت آن فرهنگ و تمدن ناممکن خواهد بود.

فرهنگ در لغت به مفهوم ادب و تربیت، دانش، علم و معرفت و آداب و رسوم، مجموعه علوم و معارف و هنرهای یک قوم و کتاب لغت یک یا چند زبان به کار رفته است و در جامعه‌شناسی نیز به مفهوم دانش و عقاید و هنرها و اخلاق و رسوم و سایر یافته‌های اجتماعی و نیز به معنای ابزارها و رسوم و معتقدات و علوم و سازمان‌های اجتماعی استعمال

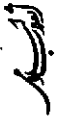
شده است. (۱)

فرهنگ در نگرش جامعه‌شناسی به عنوان عامل تمایز جامعه از جامعه دیگر و جامعه انسانی از جامعه حیوانات تلقی شده است؛ چنانکه در جامعه‌شناسی آمده است: «انسان به وسیله فرهنگ جامعه خود، موجودی اجتماعی می‌گردد، با مردم پیرامون خود از هزاران جهت هماهنگی می‌یابد و از مردم جامعه‌های دیگر از صدها جهت متفاوت می‌شود. بر اثر بسط میراث فرهنگی جامعه است که تکامل جامعه ممکن می‌شود و انسان از سایر حیوانات ممتاز می‌گردد.» (۲)

با تأمل بیشتری، می‌توان فرهنگ را تجلی فطرت دانست؛ یعنی گرایشهایی که انسان را از سایر جانداران متمایز می‌سازد. چنانکه روشن است، انسان دارای گرایشهای غریزی یا زیستی و فطری است. گرایشهای نخست، در جلب لذت و دفع ضرر خلاصه می‌شود که در آن، انسان و حیوان مشترک است؛ ولی گرایشهای فطری، چون: میل به پرستش، حس کنجکاوی، گرایش به زیبایی و حس اخلاقی که به ترتیب، دین، دانش، هنر و اخلاق را رقم می‌زنند. و از همین روی می‌توان گفت؛ مظاهر فرهنگ عبارتند از: عقاید (نگرشها)، ادیان، آموزش و پرورش اخلاق، علوم و هنر که همه جلوه‌های فطرتند.

تمدن در لغت به معنای شهرنشین شدن، به اخلاق و آداب شهریان خو گرفتن و همکاری افراد یک جامعه در امور اجتماعی، اقتصادی، دینی، سیاسی و... قلمداد شده است که در فرهنگ عربی از آن به «الحضارة» تعبیر می‌کنند.

در اصطلاح دانش تاریخ و علوم اجتماعی، تمدن به مفهوم «فرهنگهای پیچیده جامعه شهری» و «جلوه‌های عینی و مادی فرهنگ» تعریف شده است. به عبارت دیگر؛ آنگاه که علم، دین، هنر، اخلاق و... در مرحله ذهن و معرفت مطرح می‌شوند، به آن فرهنگ گفته می‌شود؛ ولی آنگاه که به صورت خط، کتاب، صنعت، بناهای تاریخی، معابد و مساجد، مجسمه و... آشکار شدند، به آنها تمدن اطلاق می‌شود. پس، فرهنگ تجلی استعدادهای فطری است، چنانکه تمدن نمودهای خارجی و عینی فرهنگ جامعه محسوب می‌شود. بدین سان آنچه که حاصل غرایز و طبیعت مادی آدمی باشد، مصداق فرهنگ و تمدن نخواهد بود مگر آنکه به



گونه‌ای با گرایش‌های انسانی و فطری درهم آمیخته باشد.

جامعه متمدن در برابر جامعه بدوی یا وحشی است و آن، جامعه‌ای است که چون حیوانات بر اساس غریزه عمل می‌کند نه فطرت. در جامعه بدوی چراغ فطرت خاموش یا بسیار کم سو است.

اما انقلاب (revolution) در برابر جنبش اصلاحی (reform movement) است که از دیدگاه جامعه‌شناسی عبارت از جنبشی است سخت و بنیادین که موجب رفع شرایط ناسازگار اجتماعی و جایگزینی شرایط سازگار می‌شود؛ در حالی که جنبش اصلاحی، جنبشی است آرام و تدریجی برای ایجاد نوآوری‌هایی که وسیله رفع ناسازگاری اجتماعی پنداشته می‌شوند. در کتاب زمینه جامعه‌شناسی آمده است: «جنبش انقلابی هنگامی پیش می‌آید که اولاً ناسازگاری جامعه بر اثر روی ندادن جنبش اصلاحی یا کاستیهای آن، به نهایت برسد و ثانیاً مردم به شدت از ناسازگاری جامعه رنج بکشند و متشکل شوند. در چنین وضعی است که انفجار در می‌گیرد و تحول عظیمی که به مراتب از نهضت‌های اصلاحی عمیقتر است به بار می‌آید. بی‌گمان در تاریخ، نهضت‌های انقلابی به فراوانی نهضت‌های اصلاحی نیستند»^(۴) از انقلاب اسلامی تعریف‌های گوناگونی به عمل آمده است. شاید در تعریفی جامع بتوان گفت؛ تحولی است بنیادین و مبتنی بر ثقلین و رهبری پیامبر گونه در بنیانهای فردی و نهادهای اجتماعی برای انتقال جامعه از هویت زیستی به هویت انسانی - عقلانی و از هویت انسانی - عقلانی به هویت ربانی.

انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام خمینی (ره) تمامی ابعاد فرهنگی حاکم بر جامعه ایران را دگرگون ساخت و فرهنگ و تمدن نوین اسلامی را که در اعماق فطرت و تاریخ این مرز و بوم ریشه داشت، با همه ابعاد وجودی آن احیا نمود و کاخی بلند از فرهنگ و تمدن پی افکند که از یاد و باران به آن گزند نمی‌نرسد.

این مقاله در صدد است بر مبانی و زیر ساخت‌های این بنای بلند نظری بیفکند و به دیار چگونگی و چرایی‌های آن دریچه‌هایی بگشاید و به این پرسش پاسخ دهد که مبانی و زیر ساخت‌های اصلی فرهنگ و تمدن نوین انقلاب اسلامی ایران چیست؟ این گفتمان که



اساسی ترین پیش نیاز گفتگوی تمدنهاست در دو محور کلان به انجام می رسد؛ نگاهی به ویژگیهای فرهنگ و تمدن انقلاب اسلامی و نگرشی بر مبانی یا اصول زیر ساختی. به عبارت دیگر؛ بخش اول این گفتمان به شناخت چگونگی فرهنگ و تمدن انقلاب اسلامی نظر دارد و بخش دوم به چرایی و فلسفه آن؛ همانگونه که شناخت عمیق هر تمدن و فرهنگ دیگری به شناخت عمیق فلسفه و مبانی آن بستگی دارد.

۱- نگاهی به ویژگیهای مختص

تمدنها دارای ویژگی و خصیصه های مشترک و مختص هستند. ویژگی های مشترک چون قانونمند بودن تمدنها و اینکه تعالی و انحطاط آنها دارای علل و عوامل خاصی است نه معلول تصادف و اتفاق و اینکه تمدنها به دینی، علمی، اخلاقی و هنری تقسیم می شوند و در سطح کلان یا بشری هستند یا دینی و اینکه تمدنها محصول فطرت و گرایشهای متعالی بشرند و...

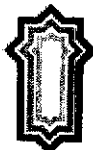
اما ویژگیهای مختص، از تمایز و تفاوت تمدنها حکایت دارند؛ چون مادی نگری به امور در تمدنهای سوسیالیستی و غرب سرمایه داری و روح تعالی جویانه و معنوی نگر در تمدنهای دینی یا مانند عقلانیت و انسان گرایی در تمدن رنسانس و عقل گریزی و آزادی ستیزی در تمدن قرون وسطی. عبدالرحمن ابن خلدون (۸۰۸-۷۳۲هـ) فیلسوف، مورخ و جامعه شناس بزرگ مسلمان، بنیانگذار دانش طبیعت و قانونمندی فرهنگها و تمدنهاست. او به کارگیری روش سند شناختی در فهم واقعیتهای تاریخی را ناکافی می داند و در کنار آن، شناخت طبیعت و ویژگیهای مشترک و مختص حاکم بر تمدنها را لازم شمرده و تصریح می کند که: «انتقادکننده بینا می تواند با مقیاس هوش خویش سره بودن یا ناسره بودن آن منقولات را بسنجد؛ چه، تمدن و عمران دارای طبایع خاصی است که می توان اخبار را بدانها رجوع داد و روایات و اخبار را بر آنها عرضه کرد.»^(۴) و درباره سبک و محتوای کتاب خویش می گوید: «از میان مقاصد گوناگون برای آن، روشی بدیع و اسلوب و شیوه ای ابتکارآمیز اختراع کردم و کیفیات اجتماع و تمدن و عوارض ذاتی آنها را که در اجتماع انسانی

روی می‌دهد، شرح دادم؛ چنانکه خواننده را به علل و موجبات حوادث آشنا می‌کند و برخوردار می‌سازد و وی را آگاه می‌کند که چگونه خداوندان دولتها برای بنیانگذاری آنها از ابوابی که بایسته بوده؛ داخل شده‌اند.»^(۵)

اینک فرهنگ و تمدن انقلاب اسلامی به عنوان یک تمدن و فرهنگ نوظهور که بیش از دو دهه از عمر آن نگذشته است، دارای ویژگیهای مشترک و مختص است. برای مثال، این تمدن با تمدنهای مسیحی در معنویت‌گرایی و نگرش متعالی به انسان مشترک است، چنانکه در ویژگی ایدئولوژیک بودن و ستیز با استثمار و بهره‌کشی اقتصادی با تمدن مارکسیست لنینیستی مشترک است و به طور کلی می‌توان گفت که تمدن انقلاب اسلامی با تمامی تمدنها به دلیل حضور هویت فطری و انسانی وجه اشتراک دارد؛ همان‌طور که در اصل قانونمندی و تأثیرگذاری و تأثیرپذیری با تمدنهای دیگر، مشترک است.

اما ویژگیهای مشترک تمدن انقلاب اسلامی با تمدنهای دیگر محل بحث ما نیست؛ بلکه مهم، آشنایی با ویژگیهای مختص است که فرهنگ و تمدن انقلاب اسلامی را از سایر تمدنها و فرهنگها متمایز می‌سازد. چند نمونه بارز این ویژگیها عبارتند از: جامعیت، جهانی بودن (internationalism) در عین پذیرش جایگاه فرهنگ و تمدنهای ملی و دوری از انترناسیونالیسم استعماری، نفی سلطه بیگانه در عین احترام به اصل لزوم تبادل فرهنگی و روابط دو سویه، ضرورت حفظ سنتهای اصیل و خودی در عین همگامی با زمان، حمایت از آزادی و تکثیر در قلمرو دین، سیاست و تفکر و فرهنگ (پلورالیسم دینی، سیاسی و فرهنگی و هنری) در عین حساسیت به اصل لزوم هدایت و جلوگیری از گمراهی و تلازم میان عقل و علم با دین، عرفان و هنر.

۱-۱- جامعیت: مفهوم جامعیت این است که فرهنگ و تمدن انقلاب اسلامی به موجب حضور جوهره اصلی دین؛ یعنی خدا، با تمامی ابعاد و صفات خود دارای هویتی است که در آن عشق و حماسه، دین و دنیا یا هویت آسمانی با هویت زمینی، عقلانیت و وحیانیت، علم و دین، حقیقت و مجاز، عرفان و سیاست، فلسفه و هنر و... در کنار هم می‌نشینند و هویت واحدی را تشکیل می‌دهند. به عبارت دیگر؛ در فرهنگ و تمدن این انقلاب، هویت لایبی با





حقیقت الایی یعنی، عشق با حماسه، نفی با اثبات و جمال با جلال در کنار هم تجلی می‌کنند:

کیست آن لایسی الایی یک لاجامه که چو شمشیر علی گرم کند هنگامه^(۶)

همانگونه که این انقلاب تجلی همه جانبه حضرت حق از مقام عینی به مقام شهود در

عرضه جهان معاصر است:

زلف آشوبی رب در شب هوپچیده است در جهان و اعتصموا و اعتصموا پیچیده است

هان که خیزد پی هیجا بنشانیمش ما یا که جا کرده به بیجا بکشانیمش ما

هر که تزویر کند ای در اشتر ما ایم هر که آماس کند از زر نشتر ما ایم^(۷)

بدین سان، جامعیت، مهمترین ویژگی یا فصل ممیز فرهنگ و تمدن انقلاب اسلامی است که آن را از فرهنگهای دیگر حتی از فرهنگ و تمدنهای اسلامی چون تمدن عهد صفوی، عباسی، فاطمیون مصر و... متمایز می‌کند، در حالی که تمدن چپ، صرفاً به اصل عدالت و مبارزه می‌پردازد و اصل فطرت انسانی و نیاز معنوی را در پای بت ماتریالیسم و مبارزه قربانی می‌کند؛ همانگونه که تمدن مسیحیت قرون وسطی، آزادی و عقلانیت را در پای ایمان و معنویات و دین قربانی می‌کرد و تمدن و فرهنگ معاصر غرب نیز معنویت و اخلاق و هنر متعالی را در پای سرمایه و رفاه مادی سر می‌برد و بشر را به آرمانهای زیستی و رفاهی سرگرم می‌کند.

۱-۲. جهانی بودن در عین پذیرش فرهنگ و تمدن ملتها: ویژگی دیگر این تمدن، جهانی بودن، در عین پذیرش فرهنگ و تمدن ملتها و دوری از انتر ناسیونالیسم استعماری است. این تمدن نه تمدن ناسیونالیستی است و نه نسبت به هویت ملی انسانهایی تفاوت است؛ بلکه در عین پذیرش هویت ملتها، اقوام و قبایل، بر لزوم تبادل فرهنگی و گفت و گو میان ملتها تأکید می‌ورزد و اصولاً فلسفه تمایز فرهنگها و تمدنها را لزوم بهره گیری و تغذیه فرهنگها از یکدیگر می‌داند. در قرآن آمده است: «یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا ان اکر مکم عندالله اتقیکم ان الله علیم خبیر.»^(۸)

ای مردم، ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم، و شما را ملتها و قبایل قرار دادیم تا یکدیگر را باز شناسید. بی شک گرمی ترین شما نزد خدا پروا پیشه ترین شماست. همانا خدا دانا و

آگاه است.

تقسیم انسانها به ملتها و قبیله‌ها یکی از سنتهای خداست تا آنکه ملتها و قبایل با یکدیگر تعامل معرفتی و فرهنگی داشته باشند که حاصل آن، رشد و تکامل فرهنگها و تمدنهاست؛ ولی فرهنگ و تمدنهای ناسیونالیستی از ویژگیهای بارزشان بت ساختن فرهنگ و تمدن خودی و بیگانه شمردن تمدنها و فرهنگهای دیگر است؛ نظیر فرهنگ و تمدن نازیسم در آلمان و فرهنگ صهیونیسم به سردمداری اسرائیل و ناسیونالیسم ناصری و بعثی در جهان عرب؛ چنانکه فرهنگ و تمدنهای سلطه‌گر چون آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی سابق و سلطه‌گران دیگر از ویژگیهای بارز تمدنشان، تحقیر هویت ملی ملتها و تلاش در جهت زدودن آن و جایگزینی فرهنگ بیگانه است که از آن به «انترناسیونالیسم استعماری» تعبیر می‌کنیم.

۳-۱- اصل مبارزه و عدم سازگاری با زورمداری، زورمداری و تزویرمداری: حاصل این ویژگی در قلمرو روابط خارجی، نفی ذلت و خواری سلطه‌بیگانگان و مقاومت در برابر آن و در قلمرو روابط داخلی عدم سازش با زورمداران، زورمداران و تزویرگران در عین حمایت از لزوم تبادل فرهنگی و گفت‌وگو با اهل فرهنگ و خرد است:

هان که خیزد پی هیچانباشانیمش ما یا که جا کرده به بیجا بکشانیمش ما
هر که تزویر کند ای در اشتر ما ایم هر که آماس کند از زر نشتر ما ایم

این ویژگی که ریشه در عمق تاریخ اسلام بخصوص سیره رهبران تشیع چون علی (ع) و امام حسین (ع) دارد، از بارزترین ویژگیهاست؛ ولی در فرهنگ و تمدنهایی چون مسیحیت بخصوص کاتولیک موجود، بودائیسیم، دموکراسی لیبرال و بسیاری از مسلکهای عرفانی، این ویژگی مفقود و یا بسیار کم رنگ است. البته این اصل در فرهنگ و تمدن چپ به اعتبار نظری و تئوریک بسیار برجسته است؛ ولی به اعتبار عمل و پراتیک با تناقضهای بسیاری مواجه می‌شود و برجستگی خود را از دست می‌دهد.

۴-۱- حفظ سنتهای اصیل بشری و دینی در عین همگامی با زمان: فرهنگها و تمدنهایی هستند که در ایجاد پیوند میان سنت و تجدد یا مدرنیسم عاجزند؛ همانند فرهنگ و تمدن



غرب که بعد از رنسانس به ارزشهای معنوی و بنیادین منطقی کهن پشت پا زد و به جای اصالت الهیات مسیحی و عرفان و فلسفه متعالی؛ اومانیسم، عقلانیت، لیبرالیسم، اصالت لذت و رفاه و... را نشان داد و مانند تمدن و فرهنگ مارکسیستی که بر سنتهای دینی و معنوی و حتی سنتهای فلسفی گذشتگان به کلی پشت پا زد و به جای آن، علم محوری (scientism) یا «فلسفه علمی» به مفهوم خاص مارکسیستی آن را قرار داد. اما فرهنگ و تمدن انقلاب اسلامی به خوبی میان سنتهای بشری و دینی و شرایط زمان سازگاری ایجاد می‌کند، بی آنکه ارزشهای متعالی دینی و بشری را در پای مدرنیسم قربانی کند و یا شرایط جدید و مدرن را به خاطر حفظ سنتهای اصیل نادیده انگارد و با آن به ستیز برخیزد.

۱- حمایت از آزادی و تکثیر در عین حساسیت به هدایت انسان: تمدنهای دینی و فرهنگهای ایدئولوژیک یا به اصل آزادی و تکثرگرایی تأکید داشته و از اصل هدایت غفلت می‌ورزند و یا با حساسیت مفرط به اصل هدایت، از اصل آزادی و تکثرگرایی دینی، کلامی و فرهنگی و هنری دور می‌مانند. تمدن و فرهنگ معاصر غرب، مصداق بارز نوع نخست و تمدن سوسیالیستی، مصداق بارز تیپ دوم است. ولی در تمدن و فرهنگ انقلاب اسلامی ضمن حمایت بی شائبه از اصل آزادی و تکثیر در قلمرو اندیشه، دین و هنر، به اصل حساسیت نسبت به هدایت انسان به سوی کمال و خوشبختی واقعی، عنایت کامل وجود دارد. بنابراین، در این فرهنگ نه استبداد تقدیس می‌شود و نه در حق هدایت تسامح و تساهل صورت می‌گیرد، بلکه آزادی و تکثرگرایی در جهت هدایت و سعادت واقعی انسانها قرار می‌گیرد.

۲- تلازم و توازن میان علم، عقل، دین، عرفان و هنر: تمدنها و فرهنگهای شناخته شده، یا عرفانی محض یا دینی یا علمی یا عقلانی یا هنری محض و گاهی ترکیبی از دو یا چند مورد هستند. اگر چه ممکن است در برخی تمدنها و فرهنگها همه عناصر یاد شده یافت شوند؛ ولی به طور حتم تلازم و توازنی میان آنها حاکم نیست.

در تمدن معاصر غرب، عنصر دین و عرفان غایب و یا بسیار کم رنگ است؛ چنانکه در تمدن چپ، دین و عرفان به کلی از عرصه تمدن حذف شده است. البته در تمدن یونان باستان،

تمامی عناصر یاد شده را می‌توان مشاهده نمود؛ ولی تلازم و توازن لازم میان آنها کمتر به چشم می‌خورد؛ زیرا فلسفه سقراط و ارسطو به طور عمده دارای هویت عقلانی و علمی است؛ چنانکه اندیشه سوفسطائیان نیز در تردید و شک فرو مانده بودند. آری، اندیشه افلاطون میان عرفان، برهان، علم و هنر جمع می‌کند و میان آنها نوعی تلازم و توازن برقرار می‌سازد و پس از وی، همان تمدن توسط نوافلاطونیان ترویج و تکمیل می‌شود.^(۹)

از شاهنامه حکیم فردوسی می‌توان پی برد که تمدن و فرهنگ ایران باستان نیز نه تنها جامع عنصر دین، فلسفه، عرفان، علم و تعقل و هنر است؛ که میان آنها تلازم و توازن نیز حکمفرماست. فرهنگ و تمدن انقلاب اسلامی آینه تمام‌نمای این جامعیت و توازن است. در این تمدن، در عین اینکه حضور علم و اندیشه و عرفان و دین و هنر به اوج خود می‌رسد، میان آنها تلازم و توازن کامل نیز وجود دارد؛ یعنی هنر انقلاب اسلامی، هنری است عرفانی، دینی و عقلانی؛ همانگونه که علم و فلسفه آن، عرفانی، دینی و هنری است. عرفان و سیاست و اقتصاد آن نیز با علم و دین و هنر درهم آمیخته است.

علاوه بر این، ویژگیهای دیگری را نیز می‌توان به آن افزود؛ ولی به عنوان نمونه کلان به همین موارد بسنده می‌کنیم و به گفتمان مبانی و ریشه‌های آن می‌پردازیم.

۲- نگرشی بر مبانی یا اصول زیر ساختی

زیر ساختها و مبانی ویژگیهای فرهنگ و تمدن انقلاب اسلامی چیست؟

به عبارت دیگر؛ رو بناهای یاد شده به کدامین زیر بناها تکیه دارند؟

در پاسخ به این سؤال می‌توان گفت که مبانی تمدن و فرهنگ انقلاب اسلامی در سه قلمرو و محور کلان، قابل بحث و بررسی فشرده است؛ مبانی دین شناختی، مبانی انسان شناختی و مبانی جامعه شناختی.

۲-۱- مبانی دین شناختی

محور بحث، این است که چه نوع قرائتی از دین، چنین فرهنگ و تمدنی را به بار می‌نشانند؟ در این بحث؛ سه مقوله دین شناختی که از سه نوع فهم و قرائت از دین حکایت



دارد، مورد بحث قرار می‌گیرد؛ احیای تفکر دینی، عرفان متعالی و اسلام ناب که مقوله اول و سوم از مسائل فلسفه دین و مقوله دوم از مسائل فلسفه عرفان یا عرفان اسلامی است.

مجموعه این سه مقوله، گفتمان ریشه‌های دین شناختی فرهنگ و تمدن انقلاب اسلامی را شکل می‌دهد. هر چند هر سه بحث نتیجه واحدی را دنبال نمی‌کنند؛ اما هر یک از سه قرائت، حاصل تجربه متمایزی است که در جای خود حایز اهمیت است.

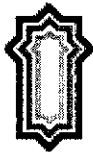
در برابر این سه نگرش، قرائت فلسفی صرف، اخباری‌گرا، نگرش عرفانی، فقهی، تجربی، سیاسی، جامعه شناختی و... قرار دارد که به نظر ما، هیچ یک نمی‌تواند به عنوان زیر بنای دینی فرهنگ و تمدن انقلاب اسلامی باشد.

یکی از فهمهایی که از اسلام صورت گرفته و به عنوان مبنای دین شناختی فرهنگ انقلاب مطرح می‌شود، چارچوب گفتمان احیای دین است؛ به این معنا که دین زنده که اسلام واقعی است؛ کدام است و چه ویژگی‌هایی دارد؟ این ویژگی‌ها در سه قلمرو قابل بررسی است؛ به لحاظ روش شناختی، به اعتبار گوهر دین و به لحاظ نتیجه و آثار. پرسش نخست این است که آیا به لحاظ روش شناختی، شیوه‌ای که محصول نگرش یک بعدی و غیرجامع به دین است؛ یعنی اگر روش به کار رفته، صرفاً اجتهادی فقهی یا اخباری‌گرا یا علمی و عقلانی (مانند روش معتزله در کلام و فقه حنفی در اجتهاد) و یا سیاسی و جامعه شناختی باشد، می‌تواند به اسلام زنده و واقعی دست یازد؟ یا اینکه دین زنده محصول روش جامع و همه جانبه نگر است؟ به لحاظ گوهر شناسی دین نیز این پرسش مطرح می‌شود که گوهر و جوهره دین که با احیای آن، تمامی شاخ و برگهای دین زنده می‌شود، کدام است؟ آیا نوع نگرش ما به خدا و پیامبر است که به عنوان اساس دین مطرح است؟ یا حکومت و بُعد اجتماعی و سیاسی دین؟ و یا اینکه احیای بعد عقلانی و جنبه فلسفی آن، گوهر اصلی است؟

به اعتبار نتیجه و آثار نیز این نکته مورد بررسی است که دین زنده محصول زنده دارد و به تعبیر دیگر، اسلام زنده در عینیت فردی و اجتماعی، باعث دانایی و توانایی و رشد و تعالی است؛ در حالیکه دین غیر زنده باعث جهل و خرافه و انحطاط و وابستگی است. در این نمی‌توان تردید روا داشت که اسلام مبتنی بر روش شناسی تک‌بعدی و یا گوهر اجتماعی و

سیاسی یا عقلانیت و دین با محصول جهل و انحطاط و وابستگی، نمی‌تواند به عنوان مبنای دینی فرهنگ و تمدن انقلاب اسلامی مطرح گردد؛ زیرا که این زیر بناها با ویژگیهای تمدنی و فرهنگی که به عنوان رو بنا مطرح گردید، در تضاد آشکارند و هیچ نوع همگونگی و سنخیت میان آنها به چشم نمی‌خورد؛ بلکه مبانی همگون با آن، همان اسلام با روش‌شناسی جامع و دین مبتنی بر نگرش جامع و واقعی به خدا و شخصیت پیامبر (ص) و اهل بیت آن حضرت است. و چنین آیینی، نتیجه و آثارش نیز جز دانایی و توانایی برتر و تعالی و رشد همه جانبه استعداد‌های فرد و جامعه نخواهد بود.^(۱۰)

گفتمان اسلام در قرائت عرفانی نیز به بررسی این پرسش می‌پردازد که کدام مسلک عرفانی می‌تواند به عنوان مبنای نظری فرهنگ و تمدن انقلاب اسلامی مطرح گردد؟ مسلک‌های بسیاری در قلمرو عرفان مطرح هستند که مشهورترین آنها عبارتند از: ملامتیه، نقش بندیه، قادریه، مولویه، مکتب عرفانی صدرایی، مکتب عرفانی مرحوم ملاحسینقلی همدانی و نگرش عرفانی امام خمینی (ره) که از آن به عرفان متعالی تعبیر می‌کنیم.^(۱۱) از میان این مکتبها فقط عرفان متعالی امام خمینی (ره) می‌تواند به عنوان سرچشمه تمدن انقلاب اسلامی معرفی شود. سایر نگرشها به علت عدم جامعیت نمی‌توانند به عنوان مبنا مطرح شوند. مسلک ملامتیه بر اصل دنیاگریزی و لذت‌ستیزی در سیر و سلوک تکیه می‌کند و نقش بندیه بیشتر به اصل خلوت‌گزینی و ذکر و فکر و قادریه به رقص و وجد و سماع تأکید می‌ورزند و مولویه، جامع میان دو ویژگی یاد شده است. مرحوم ملاصدرابر اصل وحدت عرفان و برهان و قرآن‌عنایت دارد و مکتب مرحوم ملاحسینقلی همدانی نیز بر محور بودن کتاب و سنت و پاسداشت آن دو تأکید عمیق دارد. اما در عرفان متعالی امام خمینی (ره) میان عشق و حماسه، عقل و توانایی برتر، وحدت در عین کثرت و هنر و اندیشه، سازگاری و توازن بر قرار می‌شود؛ یعنی تمامی جنبه‌های مثبت مسلک‌های یاد شده، علاوه بر تجلی‌راستین صفات جمال و جلال حضرت حق و فرهنگ همه جانبه قرآن و اهل بیت (ع) که تاکنون بسیاری از آنها مغفول و ناشناخته مانده بود به ظهور و عینیت می‌رسد و در اوج و انتهای خود به صورت فرهنگ و تمدن انقلاب اسلامی تجسم می‌یابد.



گفتمان اسلام ناب نیز یکی از گفتمانهای مینا شناختی تمدنهای دینی، بخصوص فرهنگ و تمدن انقلاب اسلامی است. اسلام ناب در برابر اسلام غیر ناب و ناخالص مطرح می شود؛ یعنی دینی که از واقعیت و هویت محض خویش فاصله گرفته و با فرهنگ و اندیشه های غیر دینی در هم آمیخته و رنگ غیر الهی به خود گرفته است. بنابراین، اسلام سیاسی، اسلام علمی، اسلام فلسفی یا اسلام انقلابی و حماسی و یا اسلام فقهی نمی تواند به عنوان اسلام ناب مطرح شود؛ بلکه اسلام ناب اسلامی است که تجلی یا پرتوی از صفات و اسماء الهی و فرهنگ نبوی و اهل بیت (ع) باشد که جامع ابعاد عرفانی، عقلانی، حماسی و مبارزاتی، اجتماعی و سیاسی و هنری و ادبی است. به هر میزان که دین از هویت الهی و قرآنی و علوی خود فاصله بگیرد، از اسلام واقعی و ناب فاصله گرفته است و فرهنگ و تمدن انقلاب اسلامی محصول دین ناب و جامع است.

۲-۲. مبانی انسان شناختی

شناخت فرهنگ و تمدن نمی تواند بدون شناخت واقع بینانه و همه جانبه انسان و هویت وی تحقق عینی پیدا کند؛ زیرا که اگر انسان نبود، فرهنگ و تمدنی هم نبود. پس باید پیش از فرهنگ شناسی و تمدن شناسی واقع بینانه، به یک انسان شناسی واقع بینانه دست یافت. انسان، ترکیبی است از روح و جسم و روح، آمیزه ای است از ادراکات و گرایشها، عبارتند از گرایشهای زیستی و گرایشهای فطری؛ چنانکه ادراکات آدمی به حسی، خیالی، وهمی، عقلی و شهودی تقسیم می شوند. ادراک حسی عبارت از استعداد درک و دریافت بدون واسطه محیط و عالم خارج است؛ همانگونه که ادراک خیالی، عبارت از حفظ و نگهداری صورتهای حسی بدون ایجاد ارتباط با عالم واقع از طریق حواس پنجگانه است و قوه و اهمه، نیروی ادراکی امور باطنی چون ترس، نفرت، نشاط و... و یا قوه مدرکه صورتهای و مدرکات خلاف واقع است و قوه عاقله، استعداد ادراکی خاصی است که در صورتهای عالم خیال به تجربه و تحلیل، تعمیم، تجرید و ترکیب می پردازد و قوه شهود، استعداد ادراک حقایقی است که از دسترس ادراک عقلی به دور است. از میان ادراکات یاد شده فقط ادراک عقلی و شهودی است که ویژه انسان است و گرنه در ادراکات دیگر، حیوانات نیز مشترکند.

چنانکه اشاره گردید، گرایشهای روح انسانی به دو دسته کلان؛ غریزی و فطری تقسیم می‌شوند. گرایشهای غریزی با سائقه‌های زیستی نیز به گرایش دفاعی پرخاشگری و التذاذی که رفتارهای دفاعی و التذاذی را پدید می‌آورند، قابل تقسیمند. این دو گرایش نیز میان انسان و حیوان مشترک است. اما گرایشهای فطری می‌توانند از عوامل تمایز انسان و سایر جانداران باشند؛ همانگونه که ادراک عقلانی و شهودی از عوامل تمایز انسان و حیوان بودند. روان‌شناسان، گرایشهای کلان فطری را به چهار نوع تقسیم کرده‌اند؛ حس پرستش، حس علم دوستی (کنجکاوی)، حس زیبایی دوستی و حس اخلاقی. آنان می‌گویند؛ این گرایشها در همه افراد وجود دارند و بر اثر شرایط محیطی و زیستی دستخوش تغییر و دگونی نمی‌گردند. ریشه‌های بنیادین فرهنگها و تمدنها را باید در همین گرایشها جست و جو کرد، چنانکه می‌توان تنوع آنها را نیز در همین گرایشها ریشه‌یابی نمود. بدین‌سان، فرهنگ و تمدن ویژه جامعه انسانی است نه جامعه حیوانی؛ زیرا که تنها انسان دارای گرایشهای فطری است. در پرتو این گرایشها می‌توان قلمرو و تمدنها را نیز شناخت. به عبارت دیگر می‌توان گفت؛ قلمرو کلان فرهنگها و تمدنها عبارتند از: علوم، ادیان و عقاید، هنر و فنون مربوط به آن و ارزشهای اخلاقی.

اینک این پرسش باقی می‌ماند که فلسفه یا منشأ انسانی تنوع و اختلاف فرهنگها و تمدنها چیست؟ چرا برخی از تمدنها، دینی و برخی مادی یا عقلانی است؟ و چرا حتی تمدنها و فرهنگهای دینی یا عقلانی دارای تنوع و انشعابند؟

پاسخ پرسش نخست، این است که عامل تنوع و اختلاف فرهنگها و تمدنها، اختلاف و تنوع در گرایشهای فطری است. اما منشأ انسانی تنوع درونی هر یک از قلمروهای فرهنگ یا تمدن یاد شده را باید در تراحم و غلبه برخی از گرایشها (اعم از غریزی و فطری) بر برخی دیگر دانست؛ یعنی اگر گرایشهای غریزی یا سائقه‌های زیستی روح بر تمامی گرایشهای فطری غلبه کند؛ دین، علم، هنر و اخلاق مادی (ماتریالیستی) و دنیوی شده را نتیجه خواهد داد و اگر حس پرستش و گرایش دینی روح، قوت گرفته و بر روح و جان آدمی حکم براند؛ دنیای دینی، علم دینی، هنر و اخلاق دینی را رقم خواهد زد؛ همچنانکه اگر حس کنجکاوی و



پرسشگری علمی و عقلانی بر گرایشهای آدمی سایه برافکنند؛ دین علمی شده، دنیای علمی شده و هنر و اخلاق علمی را پدید خواهد آورد. و این قاعده انسان شناختی در شرایط غلبه گرایش زیبایی و اخلاقی نیز به خوبی قابل پیش بینی است. (۱۲)

فرهنگ و تمدن انقلاب اسلامی نمی تواند مبتنی بر حس دینی مطلق باشد؛ چون این تمدن، حتی با تمدنهای شناخته شده اسلامی تمایز ماهوی دارد. پس، مبانی انسان شناختی آن نیز باید با مبانی فرهنگهای دیگر متمایز باشد. برای شناخت این تمایز، باید در چگونگی پرستش شونده و پرستش کننده که تجلی برتر دین را رقم خواهد زد، تأمل نمود. به عبارت دیگر چگونگی فرهنگها و تمدنها با چگونگی خدا و دینی که از آن شناخت داریم، پیوند ناگسستنی دارد. فرهنگ و تمدن انقلاب اسلامی تجلی نظری و عینی خدا و پیامبر اسلام (ص) و قرآن و اهل بیت (ع) در تمامی ابعاد است، نه خدا و قرآن با یک بعد یا ابعاد محدود و چهره‌ای ناقص یا وارونه از آن. به گفته شاعر حکیم:

زلف آشویی رب در شب هو پیچیده است در جهان واعتصموا واعتصموا پیچیده است

و بدیهی است که در عرصه چنین فرهنگ و تمدنی، فقط انسانهای لایق مقام لایبی و مقام الایی حضرت حق و علی گونه‌ها می توانند همچون ذوالفقار آن حضرت هنگامه‌های این فرهنگ و تمدن را گرم کنند و به صاحبان آن روح الهی و عاشورایی بدمند.

کیست آن لایبی الایی یک لاجامه که چو شمشیر علی گرم کند هنگامه (۱۳)

۲-۳- مبانی جامعه شناختی

دامنه بحث پیرامون مبانی و ریشه‌های جامعه شناختی فرهنگ و تمدن انقلاب اسلامی، گسترده‌تر از آن است که بتوان در بخشی از یک مقاله حق آن را ادا نمود؛ ولی از اشاره‌ای کوتاه و درآمد گونه به قلمرو آن ناگزیریم.

بحث در مبانی اجتماعی، پیرامون این است که در پیدایش فرهنگ و تمدن انقلاب

اسلامی از بعد اجتماعی چه عواملی به طور مستقیم یا غیر مستقیم نقش داشته‌اند؟

آیا می توان تضاد طبقاتی به مفهوم مارکسیستی را عامل اجتماعی این تمدن دانست؟ آیا می توان گفت که این تمدن، معلول فرهنگ و تمدن غربی است؟ آیا می توان گفت؛ این

فرهنگ و تمدن ریشه در هویت تاریخی ملی ایران پیش از اسلام و ملیت ایرانی پس از آن دارد؟ آیا این تمدن برخاسته از فرهنگ اسلامی با قرائت عرفان متعالی امام خمینی است؟ در تحلیل بنیانهای جامعه شناختی فرهنگ و تمدن انقلاب اسلامی، سه مبحث بنیادین یا خاستگاه اجتماعی را نمی‌توان نادیده گرفت؛ فرهنگ و تمدن غربی و چپ، فرهنگ و تمدن تاریخی (ملی و اسلامی) و نقش گروهها و تپه‌های اجتماعی.

۲-۳-۱- فرهنگ و تمدن غربی و چپ

اینکه آیا ارتباط فرهنگ و تمدن ایران و اسلام با غرب، به نفع تمدن ما بوده است یا به ضرر ما، بر سه نوع نگرش و موضع مبتنی است؛ نگرش خوش‌بینانه، نگرش بدبینانه و نگاه واقع‌بینانه. نگرش نخست بر این اساس استوار است که فرهنگ اسلامی فرهنگهای دیگر را هضم می‌کند و از آن خود می‌سازد؛ چنانکه رشد و شکوفایی تمامی تمدنها به خاطر پیوند با تمدنهای دیگر و تغذیه از آن بوده است. پس قطع رابطه یک فرهنگ با فرهنگها و تمدنهای دیگر، به مرگ یا ضعف آن می‌انجامد. نگرش دیگر این است که رابطه فرهنگ اسلامی و ایرانی با فرهنگ غرب و چپ به آلودگی و ناخالصی آن می‌انجامد؛ آنگونه که تاریخ رابطه دنیای اسلام با غرب، بر این واقعیت گواهی می‌دهد. اما نگرش واقع‌بینانه این است که رابطه فرهنگها و تمدنها اگر با قوت و استحکام عقلانی و معنوی فرهنگ میزبان یا مهمان توأم باشد، سبب رشد و تکامل یک تمدن یا هر دو است؛ ولی اگر تمدن میزبان یا مهمان با ضعف و عدم اتقان همراه باشد، خواه ناخواه یا در فرهنگ و تمدن قوی‌تر هضم، یا به کلی نابود و یا با بحران و تزلزل جدی روبرو خواهد شد.

فرهنگ و تمدن امویان، فرهنگ و تمدنی بود عاری از اصالت و اصول فطری؛ بلکه تمدنی بود مادی و مبتنی بر زر و زور و تزویر، و به همین سبب دوام چندانی هم نیافت. فرهنگ و تمدن عباسی علاوه بر مادی و سیاسی بودن، علمی و عقلانی هم شد و این بر اثر ارتباط و پیوندی بود که فرهنگ و تمدن عباسی در نتیجه نهضت ترجمه، با فرهنگ و تمدن یونانی پیدا کرد. به موجب این رابطه و کنار گذاشتن تفکر دینی اهل بیت (ع)، فرهنگ و تمدن دنیای اسلام به شدت تحت تهاجم فرهنگ و تمدن غرب قرار گرفت و هویت تمدنی که





مبنتی بر اسلام نبوی و علوی بود، فراموش گردید. و این تأثیر سرطانی تا قرون متمادی تداوم یافت. مرحوم فارابی، ابن رشد، خواجه نصیر، ابن سینا و... عمیقاً تحت تأثیر آن قرار گرفتند؛ هر چند به شکوفایی و رشد آن تمدن نیز کمکهای شایانی کردند.

تهاجم جدید غرب و شرق، به طور جدی از عصر قاجاریه آغاز شده و با توسعه عملی دامنه نفوذ و سلطه خود، در عهد پهلوی اول و دوم به اوج خود می‌رسد.

در عهد عباسی و صفوی رابطه با فرهنگ و تمدن یونانی، هویت فکری و فرهنگی داشت؛ ولی در عهد قاجاریه و پهلوی این رابطه علاوه بر ماهیت فکری و فرهنگی، با هویت اقتصادی و سیاسی درهم آمیخت. به تعبیر مرحوم علامه اقبال:

مسلم از راز خودی بیگانه شد
شیعه را آیین سلمانی نماند
باز این بیت الحرم بتخانه شد
خاک ایران ماند و ایرانی نماند

در فاصله زمانی هزار ساله اخیر، در دنیای غرب شش رخداد مهم فرهنگی و اجتماعی اتفاق افتاد که شناخت هویت فرهنگ و تمدن غرب معاصر؛ بلکه تا حدودی فرهنگ چپ شرقی در گرو شناخت آنهاست. این رخدادها عبارت بودند از: فلسفه اسکولاستیک از قرون وسطی تا قرن شانزدهم، فلسفه‌های حسی و تجربی با نظریه پردازیهای جان لاک، هیوم، برکلی، کارناب و...، جنگهای صلیبی و کاهش قدرت کلیسا و انتقال اندیشه اسلامی به اروپا، نهضت رنسانس و پروتستانیسیم، توسعه دانش و تکنولوژی و اکتشافات جغرافیایی، انقلاب صنعتی، بحران سرمایه‌داری و مرکانتلیسم. این رخدادها، پدیده استعمار و سلطه‌گری بر کشورهای دارای مواد خام و نفت و طلا و... را به وجود آورد و به تدریج به نئوکلیتالیسم یا استعمار نوین منتهی شد. آنگاه ساختار چنین فرهنگ و تمدنی در فرهنگ و تمدنهای زیر سلطه، ویژگیها و رخدادهایی را موجب شد. از قبیل: حاکمان مستبد و دست‌نشانده، جدایی علم و دین و دین‌شناسان و علم‌شناسان، تحریف و وارونه شدن معارف و فرهنگ اسلامی، اومانیسیم، ناسیونالیسم، لیبرالیسم، دموکراسی غربی و سیانتیسم، پیدایش جریان روشنفکری بورژوازی و التقاطی، اصالت تساوی زن و مرد با نگرش مادی و بورژوازی (فیمینیسیم)، رواج هنر برای هنر و هنر التذاذی و...

فرهنگ و تمدن انقلاب اسلامی واکنشی در برابر چنین رخدادها و کنشهایی بود. از آنجایی که یکی از مهمترین عوامل پیدایش انقلابهای بزرگ، وجود شرایط نابهنجار و ناسازگار بزرگ است، می‌توان گفت فرهنگ و تمدن معاصر غرب، زمینه ساز این نابهنجاری و شرایط ناسازگار بزرگ بود. اما فرهنگ و تمدن ماتریالیستی چپ با آنکه در قشر تحصیل کرده و روشنفکر نفوذ گسترده‌ای داشت؛ ولی به علت هویت الحادی آشکار خود نه تنها نتوانست در هویت فرهنگ و تمدن ایران رخنه کند؛ بلکه همواره به عنوان فرهنگ بیگانه باقی ماند، البته تأثیر مثبت فرهنگ و تمدن چپ بر تمدن انقلاب اسلامی از جهت ایجاد چالشهای فکری و آثار منفی آن در پیدایش ایدئولوژی‌های التقاطی و اندیشه، هنر و ادبیات حاصل از آن، در برخی از قشرهای اجتماعی را نمی‌توان ناپدید گرفت. مدعای ما عدم رخنه آن فرهنگ در تاروپود فرهنگ و تمدن انقلاب اسلامی با ویژگی‌های معین است که مورد اشاره قرار گرفت.

۲-۳-۲- فرهنگ و تمدن تاریخی

تاریخ فرهنگ و تمدن انقلاب اسلامی را در دو قلمرو باید مطرح ساخت؛ ریشه‌های تاریخی تمدن انقلاب اسلامی در تاریخ ملی ایران و ریشه‌های آن در تاریخ اسلامی. فرهنگ و تمدن انقلاب اسلامی یک رخداد ناگهانی و اتفاقی نیست؛ بلکه تاریخ طولانی دارد. آنچه که از تاریخ ایران باستان به دست می‌آید؛ هر چند حضور برخی خرافات، رگه‌هایی از ثنویت و شرک، حاکمیت نوعی استبداد و نظام طبقاتی و... در عرصه آن قابل انکار نیست؛ ولی حضور پررنگ و عمیق فرهنگ دینی، حماسه و جوانمردی، هنر، عشق متعالی، خردمندی و آزادگی و تلازم و توازن میان این گرایشها، چشمگیرتر و آشکارتر است و همین فرهنگ و تمدن پرمایه است که پذیرش و گرایش عمیق به اسلام و تشیع را ممکن و آسان می‌سازد. پژوهشگران تاریخ ایران بر این باورند که اگر اسلام به ایران عرضه نمی‌شد، آیین مسیحیت به سرعت جای آن را می‌گرفت؛ زیرا که نسبت به آیین زردشت با مقتضای خرد و عشق و هنر و فطرت همخوانی بیشتری داشت؛ اما اسلام و تشیع، تمامی جاذبه‌های ادیان دیگر را تحت‌الشعاع قرار داد. (۱۴)



با گره خوردن فرهنگ و تمدن ایرانی با فرهنگ و تمدن متعالی و برتر اسلامی، اندیشوران و هنرمندان ایرانی، تمامی امکانات ملی و استعداد های فردی خویش را در خدمت توسعه و گسترش فرهنگ و تمدن اسلامی و تشیع قرار دادند، تا بدانجا که ابن خلدون متفکر بزرگ و جامعه شناس عرب می نویسد: «بیشتر داندگان حدیث که آنها را برای اهل اسلام حفظ کرده بودند، ایرانی بودند یا از لحاظ زبان و مهد تربیت، ایرانی به شمار می رفتند و همه عالمان اصول فقه چنانکه می دانی و هم کلیه علمای علم کلام و همچنین بیشتر مفسران، ایرانی بودند و به جز ایرانیان، کسی به حفظ و تدوین علم قیام نکرد و از این رو مصداق گفتار پیامبر (ص) پدید آمد که فرمود: «اگر دانش بر گردن آسمان در آویزد قومی از مردم فارس بدان نائل می آیند و آن را به دست می آورند.» (۱۵)

جنبشها و انقلابهای قابل توجهی که در این سرزمین به وقوع پیوست، غالباً هویت اسلامی و شیعی داشته اند؛ نظیر: نهضت سرداران خراسان در عهد مغول، نهضت تنباکو در عصر قاجاریه، نهضت مشروطیت، قیام میرزا کوچک خان جنگلی در گیلان مقارن جنگ جهانی اول، نهضت شیخ محمد خیابانی در آذربایجان، نهضت فدائیان اسلام در عهد پهلوی دوم و نهضت ملی شدن نفت، قیام نیمه خرداد ۱۳۴۲ شمسی به رهبری امام خمینی (ره) که اوج همه نهضت های فکری و اجتماعی دینی، پیدایش انقلاب اسلامی در ۱۳۵۷ شمسی بود که فرهنگ و تمدن متعالی انقلاب اسلامی را رقم زد. بنابراین، فرهنگ و تمدن انقلاب اسلامی رخدادی ناگهانی نیست، که تاریخی طولانی دارد:

اینک هزار سال فزونتر بر این رهیم	نه می نهیم بار امانت نه می رهیم
روز غدیر احمد مرسل عصا فکنند	بر مرتضی فکنند که بر خلیل مافکنند
با ما چه دردها که در این کار بوده اند	با ما چه مردها که علمداد بوده اند
چون شیر حق حسین علی میر طایفه	چون زید فحل زید علی شیر طایفه
اینان نخست زاده این خانواده اند	سرحلقه سلاله ما را نواده اند

و:

ما بسندی ایم بسندی تقدیر یکدگر ما وارثسیم وارث زنجیر یکدگر

در ما چونی نواست جهان نینواست هم میقاتمان نخيله، حرم کربلاست هم
مرهون کوکوار و عصا پشت و مشت ماست این جاده بازمانده هفتاد پشت ماست.
آنک عصا و چارق میراث و کولبار اینک تراست خیز و کمربند و ره سپار^(۱۶)

۲-۳-۳- نقش گروه‌های اجتماعی و توده مردم

برای تبیین مبانی جامعه شناختی یا ریشه‌های اجتماعی فرهنگ و تمدن انقلاب اسلامی در چهار محور به تیپ‌شناسی نیاز داریم؛ تیپ‌شناسی رهبری، تیپ‌شناسی جامعه روحانیت، تیپ‌شناسی جامعه روشنفکران و تیپ‌شناسی توده مردم.

در این تردیدی نیست که باید میان ویژگیهای ساختاری فرهنگ و تمدن و ساختار شخصیتی و سبک رهبری آن، همگونگی و سنخیت وجود داشته باشد. تیپ و سبک رهبری ممکن است از نوع استبدادی، دموکراتیک، کاریزما، دینی یا ربانی باشد. رهبری استبدادی، در رهبری و مدیریت سازمان یا کشور به نظر و خواسته مردم بی توجه است و رهبری دموکراتیک، می‌کوشد تا امور را بر مبنای خواست و مشارکت اکثریت مردم اداره کند. رهبری کاریزما، رهبری قدسی و در دید مردم اسطوره‌آمیز است. بنابراین، او به طور غیررسمی بر دلها حکم می‌راند، بی آنکه در صدد استفاده از اهرمهای رسمی و متعارف برآید. مردم بر اساس ارادت قلبی و محبت باطنی از وی حمایت و پیروی می‌کنند. رهبری دینی، مشروعیت احراز منصب خویش را مبتنی بر فهم و قرائت خاصی از دین و فرامین الهی می‌داند؛ هر چند فهم و تلقی او یا پیروان وی، وارونه و غلط باشد. اما رهبری ربانی (کاریزما و غیر کاریزما)، رهبری مبتنی بر خداشناسی و ولئی‌شناسی و ولئی‌گونگی جامع است که از آن می‌توان به رهبری پیامبر گونه یا علی گونه تعبیر نمود. فرهنگ و تمدن انقلاب اسلامی با ویژگیهای خاص یاد شده‌اش، فقط می‌تواند محصول رهبری فکری و اجتماعی سبک رهبری از نوع اخیر باشد؛ زیرا که با هیچ یک از سبکهای رهبری دیگر همخوانی و سنخیتی ندارد.

تبیین نقش روحانیت در پیدایش فرهنگ و تمدن انقلاب اسلامی نیز نیاز به تیپ‌شناسی روحانیت دارد؛ یعنی فقط روحانیونی که با رهبر ربانی و پیامبر گونه همگن و هم سنخ



بوده‌اند، می‌توانستند در پیدایش چنین فرهنگ و تمدنی ذی‌نقش باشند، همانگونه که تبیین نقش جامعه روشنفکران بدون تیپ‌شناسی ممکن نخواهد بود. روشنفکران به روشنفکران چپ، ملی‌گرا، اهل التقاط، دیندار التقاطی، دیندار همگن و همسو با رهبری ربانی تقسیم می‌شوند. بدیهی است که نمی‌توان نقش تیپ‌های دیگر را با نقش گروه اخیر یکسان شمرد؛ زیرا که اکثریت قریب به اتفاق جامعه ایران، متدین و غالباً به اندیشه‌های امام خمینی (ره) و روحانیت همگن با وی، دلبستگی کامل داشتند. اینک چگونه می‌توان در رهبری و هدایت چنین مردمی، روشنفکران غیردینی یا روحانیون غیر همگن یا غیر همسو با رهبری امام خمینی (ره) را نقش آفرین دانست؟

بدین سان، خاستگاه اجتماعی فرهنگ و تمدن انقلاب اسلامی، خاستگاهی همگن با ویژگی‌های ساختاری و بنیادین آن بوده است؛ یعنی رهبری ربانی، روحانیت همگون و همسو با امام، روشنفکران همگن با رهبری و باورهای دینی مردم و جامعه ربانی یا امت آرمانی.

چکیده بحث

فرهنگ و تمدن انقلاب اسلامی دارای ویژگی‌های مشترک و مختص است که به اعتبار ویژگی‌های مختص از فرهنگها و تمدنهای دیگر متمایز می‌شود. این تمدن دارای مبانی و ریشه‌های خاصی است که در سه محور قابل بررسی است؛ مبانی دین‌شناختی، مبانی انسان‌شناختی و مبانی جامعه‌شناختی.

مبانی دین‌شناختی آن در گروه تبیین سه مقوله: احیای تفکر دینی، عرفان متعالی و اسلام ناب است، و مبانی انسان‌شناختی با تبیین گرایشهای غریزی و فطری انسان و تزامم و غلبه برخی از آنها بر برخی دیگر قابل شناخت است. و مبانی جامعه‌شناختی و ریشه‌های اجتماعی آن به تیپ‌شناسی رهبری، جامعه روحانیت، جامعه روشنفکران و تیپ‌شناسی مردم بستگی دارد.



پی‌نوشتها:

- ۱-ر.ک: ا.ح. آریانبور، زمینه جامعه‌شناسی، شرکت سهامی کتابهای جیبی، تهران، ص ۱۲۰.
- ۲-همان، صص ۱۲۰-۱۲۱.
- ۳-همان، صص ۵۰۳-۵۰۴.
- ۴-عبدالرحمن ابن خلدون، مقدمه، ترجمه محمد پروین گنابادی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۹، ج ۱، ص ۴.
- ۵-همان، ص ۷.
- ۶-ر.ک: یوسفعلی میرشکاک، ستیز با خویشتن و جهان، نقل از علی معلم دامغانی، انتشارات برگ، تهران، ۱۳۶۹، ص ۱۷.
- ۷-همان، صص ۱۶-۱۷.
- ۸-سوره حجرات، آیه ۱۳.
- ۹-ر.ک: محمدعلی فروغی، سیر حکمت در اروپا، کتابفروشی زوار، تهران، صص ۱۳-۱۴ و نیز ر.ک: فردریک کاپلستون، تاریخ فلسفه، بخش دوم تا پنجم از بخش فلسفه یونان، ترجمه سیدجلال‌الدین مجتبوی، انتشارات علمی و فرهنگی و انتشارات سروش، تهران، ۱۳۶۸، ج ۱.
- ۱۰-ر.ک: عباس ایزدپناه، درآمدی بر مبانی آثار و اندیشه‌های امام خمینی (ره)، فصل ۳، چاپ عروج، تهران، ۱۳۷۵ و مجموعه مقالات دومین کنگره امام خمینی و احیای تفکر دینی، ج ۳، مقاله «نگرشی بر روش‌شناسی احیای دین» و عباس ایزدپناه، مقاله «بنیانهای معرفتی احیای تفکر دینی و نگرش امام خمینی (ره)» مجله حضور، ش ۲۲.
- ۱۱-ر.ک: عباس ایزدپناه، درآمدی بر مبانی آثار و اندیشه‌های امام خمینی (ره)، فصل ۴، چاپ عروج، تهران، ۱۳۷۵.
- ۱۲-ر.ک: ملاصدرا، اسفار، ج ۸ و علامه حسن حسن‌زاده، عیون مسائل النفس، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۱، و حسین ابن سینا، الاشارات و التنبيهات (طبیعات)، چاپ دفتر نشر کتاب، قم، ج ۲.
- ۱۳-ر.ک: پی‌نوشت ۶ و ۷ از همین مقاله.
- ۱۴-ر.ک: مرتضی مطهری، خدمات متقابل اسلام و ایران، ۹۶-۱۱۱ و بخشهای «عقاید آریایی»، «نقد زردشتی‌گری» و «آیین مسیحیت».
- ۱۵-عبدالرحمن ابن خلدون، مقدمه، ترجمه محمد پروین گنابادی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۹، ج ۲، صص ۱۱۵۰-۱۱۵۱.
- ۱۶-ر.ک: شعر امروز، مؤلفان ساعد باقری و محمد محمدی نیکو، نقل از علی معلم دامغانی، انتشارات الهدی، تهران، ۱۳۷۲، صص ۱۹۶-۱۹۷.

